

بسم الله الرحمن الرحيم

## تنبیه پنجم در استصحاب

در تنبیه پنجم استصحاب بودیم که بحث استصحاب در زمان و زمانی است، یعنی در امور تدریجیه یا در اموری که قاره است و ثابت، ولی مقید به زمان می شود.

### بحث در دو مقام

در دو مقام بحث است، یکی اینکه آیا می شود استصحاب در زمان جاری بشود؟

مقام دوم، در غیر زمان است، که از امور تدریجیه ای است که به زمان ربطی ندارد مثل حرکت و غیره، یا اینکه مثل حرکت هم نیست و بلکه قاره است، ولی مقید به زمان است، آیا استصحاب در آن جاری می شود یا نه؟

## منشأ ایجاد شبهه و بحث در زمان و زمانیات

### شبهه اول

باید ببینیم اصل شبهه و مسئله چیست که چنین تنبیهی برای زمان باز شده است؟ دو شبهه اینجا مطرح می شود، شبهه اول این است که زمان، آن به آن می رود، یعنی "یوجد ینصرم" است، بنابراین آنچه را که من یقین داشتم، قطعاً رفته است، آن بعدی ای که شک دارم، ربطی به آن قبل ندارد، یعنی امر حادثی است، چرا که در باب استصحاب باید متیقن و مشکوک اتحاد داشته باشند که غیر از اتصال است، یعنی موضوع واحد باشد و یک موضوع واحدی مثل زید را یقین دارم در خانه بوده است، حالا شک می کنم هست یا رفته است؟ اینجا موضوع مشکوک همان زید است، اما زمان، چون آنات است، آنی که یقین داشته ام رفته است، و این آن، هم آن دیگری است، این آن شبهه است که بحث زمان در استصحاب مطرح شده است یعنی وحدت قضیه متیقنه و مشکوک در اینجا نداریم. قضیه متیقن من یک موضوع است، آنی که من یقین داشتم مثل نهار، چه ربطی به الان که دو ساعت بعدش هست، دارد؟ دو ساعت قبل که یقین داری رفته است، این ساعت هم که غیر از آن ساعت است، پس چرا می خواهی بگویی نهار باقی است؟ کدام نهار باقی است؟ این را هم که شک در حدوثش داری، لباً شک بر می گردد به این که ضدش مثلاً یعنی غروب آمده است یا نه؟ بنابراین اینجا اگر بخواهی استصحاب کنی باید بگویی غروب نشده است، نه اینکه نهار باقی است.

بنابراین وحدت قضیه متیقنه و مشکوک من وجود ندارد، متیقن من یک چیز است، و مشکوک من چیزی دیگری.

این یک شبهه است که باید حل بشود.

## شبهه دوم

شبهه دیگر هم اینجا در مورد بقاء است، که بقاء عبارت است از "وجود ما کان فی الزمان السابق، فی الزمان اللاحق"، پس بقاء "ابقاء ما کان" است، در اینجا چون بحث در زمان است، زمان هم خودش زمان ندارد، پس تعریف استصحاب در اینجا مشکل پیدا می کند.

این دو شبهه ای است که من منشأ تنبیه پنجم است.

## حل شبهه دوم

اما شبهه دوم را جواب می دهیم که ما اصلاً به ابقا کاری نداریم، ما به نقض یقین به شک کار داریم، یعنی آن یقینت را به این شک نقض نکن، البته باید وحدت موضوع باشد، ولی ما دائر مدار ابقاء نیستیم که بگویی "ابقاء ما کان فی الزمان السابق، فی الزمان اللاحق" و بعد بگویی، زمان، خودش در زمان نیست و در نهایت بگویی زمان از دایره استصحاب خارج است، ما می گوییم ما به نقض یقین به شک کار داریم.

بله شبهه اول هست، و باید حل بشود.

شبهه دوم را گفتیم از اساس باطل است، که آن را شیخ تعریف کرده است، و لکن آنچه هست، نقض یقین به شک است، ولی در نقض و تناقض، وحدت موضوع شرط است، اگر یقین به یک چیز خورده و شک به چیز دیگری، اصلاً نقض غلط می شود.

شبهه اول باید حل بشود، این شبهه را چطور باید حل بکنیم؟

## حل شبهه اول

### بیان آخوند برای حل شبهه دوم

مرحوم آخوند اینطور حل کردند که ما دو رقم حرکت داریم، یکی را می گوییم حرکت قطعی و یکی را می گوییم حرکت توسطیه، یعنی رفتند مباحث منظومه ملا هادی سبزواری را آوردند، حرکت توسطیه نسبت به زمان، نسبت کلی به فرد است، مثلاً بین الحدین، مثلاً می گوییم از زوال تا غروب، این بین نسبتش با اجزایش کلی به فرد است که آخوند می گوید این را می توانیم استصحاب کنیم، علت این هم که می گویند توسطیه، چون می گویند این بین، این حد مثلاً موضوع وجوب إمساک "من الفجر إلى الغروب"، یعنی این بین، و این بین "من الفجر إلى الغروب" برای تمام جزئیات بین اینها صادق است و استصحاب کلی به فرد است، و چون استصحاب کلی به فرد است، استصحاب محذوری ندارد. هم به دقت عقلی و هم عرفاً واحد است.

عرفا واحد است به این دلیل که این کلی بوده است، و این کلی ما بین، اگر افرادش باشند، آن هم هست، کلی عنوانی است، یعنی هر عنوانی با اجزاء متحد می شود، یعنی برای همه آنها "فی البین" صادق است، نسبت حرکت توسطیه با اجزاء زمان را می گوییم، نسبت کلی به فرد.

اما در حرکت قطعیه نسبت کل به اجزاء است، هر کلی با اجزاء متحد است و شبهه پیدا می شود.

لذا مرحوم آخوند گفته اگر حرکت را قطعیه فرض کنیم، یعنی زمان را حرکت قطعیه لحاظ کنیم و به هر چیزی "ما بین" نگوییم و متحد با خودش باشد، قهرا یک قسمت رفته است و یک قسمت مانده است و لذا در حرکت قطعیه، استصحاب مشکل می شود.

اما در حرکت توسطیه، نسبت کلی به فرد است و می توانم آن کلی را که "ما بین" است را استصحاب کنم.

مستشکل: این بر مبنای این است که کلی را عین فرد بدانیم یا نه؟

جواب: کلی به دقت عقلی، متحد با فرد است.

مستشکل: فرد که می رود، کلی هم می رود و نمی توانیم کلی را استصحاب کنیم.

جواب: این اشکال هست، اگر توانستی با دقت عقلی حل کنی که حل کردی و الا با دقت عرفی حل می کنی و می گویی کلی از نظر عرفی یک کلی است و عرف، یکی فرض می کند. این مربوط به این است که یک فرد رفته، فرد دیگر باقی هست یا باقی نیست؟ آن کلی که بود، وقتی شک می کنیم رفته یا نرفته، بقایش را استصحاب می کنیم.

مستشکل: نکته ای که هست این است که با رفتن آن فرد، دیگری می آید، ما در بحثی که در قبل داشتیم این بود که آنجا که زید رفت، کلی هم با او رفت، حالا بحث این است که بعد از او، شخص دیگری آمده که کلی باقی باشد یا نه؟

جواب: یعنی کلی قسم سوم می شود، این کلی افرادی داشته است که برخی از آنها رفته اند، حالا اینها مانده اند یا نمانده اند؟

البته اگر طور دیگر فرض کنیم، نوع استصحاب فرق می کند، یعنی بگوییم کلی اینگونه است که "ما بین الحدین" افراد دارد، بعضی افرادش رفته اند، افراد دیگر هم رفته اند، حال آیا همه رفته اند یا برخی دیگر مانده اند؟

مستشکل: ...

جواب: بله، در طلوع فجر انسان این مشکل را پیدا می کند، مثلاً در طلوع فجر، هوا روشن شده است و روز آمده است، نهار محقق شده است، این "بین الحدین" چگونه است؟ همه اینجا بوده اند اینجا، بعضی ها رفته اند، حالا ما بقی را نمی دانیم آنها هم رفته اند یا مانده اند؟ آن کلی را استصحاب می کنیم که تقریباً کلی قسم اول می شود.

در کلی قسم اول بگوییم، برخی از افراد رفتند و شک می کنیم که برخی دیگر از افراد هستند یا نه؟

مستشکل: می شود به این شکل کلی درست شود؟

جواب: وقتی "بین الحدین" فرض کردی، همه افراد هستند، اما اگر به بیان دیگر بگوییم، کلی قسم سوم می شود و دعوا در آن پیش می آید، در حالی که همه می گویند در زمان استصحاب جاری می شود و می خواهند استصحاب در زمان جاری کنند، و می خواهند شبهه را حل کنند و قائل به جریانش بشوند، یعنی می خواهند استصحاب نهار و لیل را جاری بکنند، الان، لیل هست، اما نمی دانم طلوع فجر شد یا نه؟ شک داریم و استصحاب می کنیم که لیل باقی است، نگوئید که اصل ای است که طلوع فجر نشده است، بلکه لیل باقی است، چون موضوع اثر لیل است.

مستشکل: این حالت بیشتر به کل و اجزاء می خورد، نه کلی و جزئی.

جواب: خیر ظاهرش این است که حرکت توسطیه است، مثل "دلوک الشمس الی غسق اللیل" یعنی انطباقش با هر یک از افراد این حد صورت می گیرد.

این بیان آخوند بود که به این شکل حل کرد که اگر حرکت قطعیه تصویر کنیم که کل به اجزاء است، مشکل پیدا می شود، اما اگر کلی به افراد باشد، به همین شکلی که عرض کردم، یعنی افراد همه بوده اند و آن به آن دارند می روند، حالا نمی دانم که همه رفته اند یا برخی ها باقی اند؟ چون نمی دانم و شک دارم، استصحاب می کنم بقای کلی را نه بقای فرد را، چرا که آن فرد، غیر این فرد است، کلی را استصحاب می کنم و موضوع حکم هم همان کلی است و نهار است و نهار هم "ما بین الحدین" است و گفته اند "دلوک الشمس الی غسق اللیل" یا مثلاً گفته اند "الی طلوع الفجر" یا مثلاً جواز اکل در "لیل"، که گفته اند "حتی یتبین لكم الخیط الأبیض من الخیط الأسود" تا حتی یتبین، جواز اکل دارم، یعنی در مجموعه که به نحو کلی و افراد است، بعضی افراد رفته اند، بعضی دیگر از افراد هم رفته اند یا هنوز هستند؟ بقای کلی را استصحاب می کنم.

اگر هم بگویی کلی منطبق با فرد است، اگر اثر برای فرد باشد، آخوند می فرمود کلی را می توانم استصحاب بکنم برای اری که در فرد است، زیرا کلی متحد با فرد می شود.

*بیان آقای خوئی برای حل شبهه دوم*

برخی از این راه نمی آیند و حرمت قطعیه و توسطیه ندارند.

مثل آقای خویی که می فرمایند که وقتی به دقت نگاه می کنی، بله اجزا را از هم جدا می کنی اما عرف اینگونه نیست که آن به آن ببیند بلکه نهار را امر واحدی می بیند، این نهار رفته یا هست؟ عرف، این روز را واحد متصل می بیند.

اینکه آن را یک وجودی و یک انعدامی ببینی، و هر کدام را متقوم به وجودی و عدمی ببینی، یعنی متقوم از حدوث و زوال، دارای دو حیث است، حیث وجودی و زوالی، یعنی حقیقت آن این است که وجودی داشته باشد و زوالی، آن زوالی که مضر است، این نیست، چون این جزء حقیقتش است، آن زوالی که مضر است مثل لیل می ماند که وقتی می آید نهار را از بین می برد، یعنی ضدش بیاید، اینها همه دقت فلسفی است، عرف می گوید نهار یعنی روز، یک امر واحدی است، در مقابل شب، این روزی که بود الان رفته است یا نه؟ به شک افتادم آیا این روز باقی هست یا نه

امثال آقای خویی از این راه می آیند و دیگر بحث حرکت توسطیه و قطعیه ندارند و کلی و فرد و غیره درست نمی کنند.

اگر کسی قائل باشد که مدار در موضوع استصحاب، وحدت عقلی است، چون بحث است مدار وحدت موضوع در استصحاب آیا دلیلاً است یا عقلاً و یا عرفاً، لذا قائل به این مبنا که مدار در استصحاب وحدت موضوع، عقلاً است، ناچار است که از نظر عقلی شبهه را حل کند. حال اگر کسی مطلب را به هر دو مبنا، یعنی عقلاً و عرفاً، حل کند، اشکالی ندارد.

مستشکل: ...

وحدت موضوع دلیلاً، یعنی دلیلی که موضوع را گرفته است، باید همان موضوع باقی باشد، مثلاً "الماء المتغیر" موضوع دلیل است، الان اگر تغییر رفته باشد، پس موضوع هم رفته است، که با این مبنا استصحاب مشکل می شود، یعنی "ماء" باید متغیر هم باشد و شک از ناحیه اجمال دلیل یا ناحیه دیگری باشد که بتوان استصحاب کرد. اگر مبنا این شد که باید وحدت موضوع، دلیلاً داشته باشیم، باید موضوع خود دلیل باشد.

مثلاً "الماء المتغیر نجس" با توجه به اینکه مبنا وحدت موضوع، دلیلاً است، الان که تغییر آب، از بین رفته است، می خواهی استصحاب کنی نجاست روی "ماء متغیر" را روی "ماء غیر متغیر"؟ اینکه با توجه به مبنا تعدد موضوع می شود. چون مدار، بر موضوع دلیل است.

اما اگر مدار، بر موضوع عرفی باشد، از نظر دلیل، موضوع رفته است، اما عرف می گوید، این آب، همان آب است و تغییر از حالاتش است، این آب همان آب است که دو حالت داشت، یک حالت تغییر و یک حالت غیر تغییر، لذا می توان استصحاب کرد چون آب همان آب است و دو تا آب نیست، در حقیقت از نظر دلیل، موضوع دو تا شد اما از نظر عرف، این موضوع همان موضوع است و تغییر و عدم تغییر از حالات می شود.

یک مرتبه تغییر طوری است که اصلاً به آن آب نمی گویند، ما اصلاً اینجا این را نمی گوییم، تغییر یعنی اینکه مثلاً آ است اما کمی بوی نجاست می دهد. در یک مرتبه ای که اصلاً کلاً به آن آب نگویند، آن دیگر اصلاً آب نیست و محل بحث ما

نیست. یعنی مثلاً همان آب است فقط کمی مزه اش تغییر کرده است اما یک مرتبه تغییر طوری می شود که آب مضاف می شود و آب مطلق نیست، اما وقتی ما می گوئیم این همان آب است و تغییر از حالات است، به این معناست که آب مضاف نشده است، نه اینکه دو آب بشود.

مستشکل: این در جاهایی است که در دلیل، موضوع مطرح شده باشد.

جواب: فرض این است که دلیل هست، موضوع هست و حکم هست اما مثلاً اجمال دلیل هست، یعنی اینجا اثری داریم، اگر اثری نباشد که پس اثر از کجا می آید؟

حال دلیل هر چه که باشد، اجماع یا آیه یا حدیث، موضوع داریم و حکم داریم که می خواهیم بار کنیم برای موضوع، اینکه مدار موضوع، دلیل است یعنی مثلاً اجماع پیدا شده است.

اما آقایان می گویند، وحدت موضوع، عرف است، زیرا استصحاب نقض یقین به شک را أخذ کرده است، گفته است " لا تنقض الیقین بالشک"، نقض را گرفته با یقین و شک، معیار در وحدت، عقل نیست، چون موضوع بنا بر فهم عرف است، معیار در تشخیص موضوع عرف است، لذا در وحدت، مدار عرف است یعنی هر چیزی را که شارع أخذ کرده است، وحدت، وحدت عرفی مدار است. معیار وحدت، عرفی است نه وحدت عقلی به دقت عقلی و نه وحدت دلیلی. حال در عرف گاهی طوری است که عقل می گوید موضوع واحد نیست، اما عرف می گوید هست و با هم اختلاف پیدا می کنند. مثلاً بخار را عقل می گوید آب است، اما عرف می گوید آب نیست و نمی شود استصحاب کنیم، مثلاً این آب نجس بود و الان بخار شده است و استصحاب کنیم نجاست را، این بنا بر وحدت عقلی که بخار همان آب است، خوب است اما بنا بر وحدت عرفی، بخار، آب نیست، و لذا نمی توان استصحاب کرد.

یعنی آب بود و الان بخار شده و آب نیست و نمی توان استصحاب نجاست کرد. حال اگر به لباسی رطوبت آب نجس بخورد، نجس نیست و موضوع از بین رفته است.

در نهایت این شبهه به این شکل حل می شود.

این بحثمان در زمان کفایت می کند.

### محل اجرای استصحاب در زمان

بحث دیگر این است که در این استصحاب در زمان، در کجاست که می گوئیم استصحاب می کنیم؟ در فرض اینکه زمان، شرط خود حکم شرعی باشد، و از شرایط خود حکم شرعی باشد، اما اگر قید متعلق تکلیف قرار گرفت، مثلاً ظرف واجب باشد مثل اینکه "إمساک فی النهار" بر من واجب است، در اینجا "نهار" قید إمساک است، اگر قید وجوب بود، مسئله حل بود اما اینجا قید واجب کرده است یعنی قید إمساک، اگر "فی النهار" قید وجوب بود حالت کان تامه داشت، لذا می شد

زمان را استصحاب کنی و حکم بر آن بار بشود. اما اگر قید واجب بود و قید إمساک بود، یعنی "الإمساک فی النهار" واجب شد، من چه چیزی این را می خواهم استصحاب کنم؟ من شک دارم که الان این امساک، فی النهار هست یا نه؟ اینجا باید حالت سابقه ای داشته باشد به نحو کان ناقصه که من بتوانم استصحاب کنم. اینجا مبنای آقایان، متفاوت شده است.

### بیان شیخ انصاری و آقای نائینی در استصحاب قید واجب

مرحوم شیخ و مرحوم نائینی گفتند اینجا وجوب را استصحاب می کنیم، مضموع را یعنی "إمساک فی النهار" را استصحاب نمی کنیم، بلکه وجوب را استصحاب می کنیم، "إمساک فی النهار" را در بعضی وقت ها می توان برایش حالت سابقه درست کرد، اما همه جا جواب نمی دهد و ما وجوب را استصحاب می کنیم. اگر وجوب را استصحاب کردیم، با وجوبی که باقی است، مسئله "إمساک فی النهار" هم ثابت می شود.

### بیان آخوند خراسانی در استصحاب قید واجب

مرحوم آخوند، فرموده اند، ما خود "إمساک فی النهار" را به نحو کان ناقصه، استصحاب می کنیم. یک برهه قبل "إمساک فی النهار" داشتیم، الان نمی دانی غروب است یا هنوز روز است، اگر غروب باشد، إمساک تمام شده است، اما اگر هنوز روز باشد، إمساک آن هم باید باشد، یعنی ملا یک ساعت قبل "إمساک فی النهار" با حفظ قید "فی النهار" بود، استصحاب می کنم و می گویم "استصحاب فی النهار" باقی است.

### اشکال مرحوم خوبی به بیان آخوند

بر این آقای خوبی اشکال کردند و فرمودند که اینجا فرمایش شما خوب است، اما همه جا جواب نمی دهد، مثلاً "فانه من آخر صلاة الظهرین حتی شک فی بقاء النهار، لا یمکنه إجراء الاستصحاب فی الفعل بأن یقال: الصلاة قبل هذا کانت واقعه فی النهار و الآن کما کانت، إذ المفروض أن الصلاة لم تکن موجودة إلى الآن، اللهم إلا أن یتشبهت بذیل الاستصحاب التعلیقی، فیقال: لو اتی بالصلاة قبل هذا لکانت واقعه فی النهار، فالآن کما کانت. و لكن الاستصحاب التعلیقی مع عدم صحته فی نفسه مختص عند قائله بالأحكام، فلا یجری فی الموضوعات کما یأتی التعرض له قریباً"

یعنی نماز را آنقدری به تاخیر انداخته است و در نهایت شک می کند که الان روز هست که نماز بخواند، یا غروب کرده است و نماز جا ندارد، اینجا آقای خوبی می فرمایند، این حالت سابقه ندارد، پس شما یک مثال إمساک را حل کردی، چه زمانی بوده است که "صلاة فی النهار" بوده است؟ زیرا من اصلاً نماز نخوانده بودم که "صلاة فی النهار" داشته باشم، اما در قبلی إمساک داشتیم، یعنی مثلاً یک ساعت قبل، "إمساک فی النهار" داشتیم، الان شک می کنم این "إمساک فی النهار" باقی است یا نه؟، استصحاب می کنم "إمساک فی النهار" را. یعنی شما فقط یک مثال را حل کردی، اما در این

مثال چه می کنید؟ نماز نخوانده و تا الان به شک افتاده که آیا روز هست یا نه؟ و با توجه به اینکه باید "صلاة فی النهار" باشد، در حالت شک، حالت سابقه ندارد.

### دفاع آقا ضیاء از بیان آخوند

آقا ضیاء فرمودند که به نحو تعلیقی حالت سابقه هست، ایشان از شاگردان آخوند است و گویا حالت دفاعی به خودش گرفته است.

یعنی به نحو تعلیقی درست می شود، اگر نماز می خواندم در نهار بود، الان هم استصحاب می کنم که در نهار باشد.

جواب می دهند که استصحاب تعلیقی که مورد بحث است، در احکام است، نه در موضوعات، یعنی استصحاب تعلیقی ای که بحث شده آیا جاری هست یا نیست، بنابر مبنای کسی که استصحاب تعلیقی را جاری بداند، ( آقای خویی می فرمایند ما که جاری نمی دانیم) این استصحاب در احکام است مثل حرمت غلیان، یعنی عنب وقتی که غلیان پیدا می کرد، حرمت داشت، آن حرمت الان هم که زبیب و کشمش غلیان پیدا کرده است، باشد. آنجا جای بحثش است، نه اینجا که "صلاة فی النهار" موضوع است، "صلاة فی النهار" داشته است، اگر "صلاة فی النهار" بود، واجب بود بخواند، الان هم بخواند، که این استصحاب در موضوع است، به عکس آنجا که در هر دو غلیان، محرز است، منتها در حالت اول حرمت دارد، با استصحاب می خواهیم بگوییم این حالت هم حرمت داشته باشد، بنا بر این فرض که کشمش همان انگور است، یعنی مثل قضیه گندم و آرد است، در گندم و آرد، حقیقت عوض نشده است، مثلا اگر بگویی من یک کیلو آرد به شما بدهم و شما دو کیلو گندم به من بده، می گویند این ربا است، چون جنسشان یکی است، یعنی حقیقتش یکی است. اینجا هم کشمش با انگور، حقیقتش یکی است. البته آقای خویی اشکالی کردند که هر چند این مثال بین اصولیون بسیار مطرح می شود اما اصلا اساس ندارد، چون کشمش آبی ندارد که غلیان داشته باشد.

پس یک مبنا، مبنای شیخ شد، که ما وجوب را استصحاب کنیم.

مبنای دوم، مبنای مرحوم آخوند است که "إمساک فی النهار" به نحو کان ناقصه را استصحاب می کنیم، که آقای خویی فرمودند این أخص از مدعاست و فرمایشات آخوند جواب نمی دهد، به نحو استصحاب تعلیقی هم مورد نداد.

### دو اشکال آقای خویی به بیان شیخ انصاری

آقای خویی بر فرمایش شیخ دو اشکال کردند.

یکی را به این شکل اشکال کردند که شما استصحاب حکم را می کنی، استصحاب حکم، ناشی و مسبب از آن است که زمان هست یا زمان نیست، اگر زمان باقی باشد، حکم هم هست، اگر زمان باقی نباشد، حکمش هم نیست، پس من ناچارا باید زمان استصحاب کنم، زمان را شما نمی توانی استصحاب کنی، در حقیقت، استصحاب شک در سببی مسببی است.



الان مثلا شما می خواهی وجوب را استصحاب کنی، بقای وجوب و عدم بقای وجوب، ناشی از موضوعش است، موضوع را توانستی استصحاب کنی چون مثل "صلاة فی النهار" است نه مثل "إمساک فی النهار"، و مسئله این است که آیا واجب است نماز خواندن بر من یا نه؟ این شک ناشی از این است که نهار، باقی هست یا نه، زمان که روز است، باقی هست یا باقی نیست، در شک سببی و مسببی، استصحاب را باید در ناحیه سبب جاری کنی، نه در ناحیه مسبب.

که شیخ می فرماید چون در ناحیه سبب نمی توان استصحاب جاری کرد، در ناحیه مسبب جاری می کنم، که جوابش این است که استصحاب در حکم با شک در موضوع جاری نمی شود، و شبهه مصداقیه "لا تنقض" می شود، چون باید موضوع الان باشد و شما نمی دانی موضوع هست یا موضوع نیست، اگر غروب است، دیگر موضوع نیست و دیگر نمی توانی استصحاب حکم جاری کنی، یعنی استصحاب در حکم با شک در موضوع می شود شبهه مصداقیه "لا تنقض"، لذا نظیر آن در شبهات مفهومی مثل غروب که نمی دانم استتار قرص است یا ذهاب حمره؟ یعنی قرص مستتر شد، غروب است، یا نه اینکه باید حمره مشرقیه بیاید،

غروب مفهومی معلوم نیست، اینجا برخی مثل آقای ضیاء و شاگردشان آقای حکیم، گفته اند که جاری نیست، در موضوع نمی توانیم جاری بکنیم، برای اینکه اگر استتار قرص باشد قطعا رفته است و اگر حمره است، هنوز نیامده است، یعنی قرص رفته اما حمره مشرقیه هنوز نرسیده است، من استصحاب کنم که آیا غروب شده یا نه؟ که استصحاب می گوید غروب نشده است، اینجا گفته اند نمی توانی استصحاب بکنی، چون اگر استتار قرص است که قطعا رفته است، اگر ذهاب حمره است، قطعا نیامده است، مفهوم غروب هم که موضوع حکم نیست، واقع غروب موضوع حکم است، پس استصحاب جاری نیست.

حال که استصحاب جاری نشد، حکمش را جاری می کنند، آقای ضیاء و آقای حکیم یعنی هم استاد و هم شاگرد، می گویند وجوب را جاری می کنیم.

اشکالی که بر آقایان دارند این است که استصحاب وجوب با شک در موضوع جاری نمی شود و شبهه مصداقیه "لا تنقض" می شود، چون به هر حال باید موضوع باشد، حال اینجا اگر استتار باشد قطعا رفته است و اگر حمره باشد قطعا نیامده است، پس وجوب چه را استتار می کنی؟

قهرا موضوع مشکوک است، وقتی موضوع مشکوک شد، حکم روی موضوع مشکوک جاری نمی شود، چون شبهه مصداقیه "لا تنقض" می شود، گاهی نقض صادق هست و گاهی صادق نیست.

### بیان آقای خوبی

بیان دیگری هست که بیان مرحوم آقای خوبی است، آقای خوبی می خواهد به این شکل حل بکند که می فرماید که چه کسی گفته که "إمساک فی النهار" کان ناقصه است؟ إمساک وقتی کان ناقصه می شود که وصف موصوف بشود، نهار

یک وجود خارجی است، إمساک هم که فعل من است، وصف صائم است، قهراً ترکیب است، وقتی ترکیب شد، "إمساک" که بالوجدان است و "نهار" را هم استصحاب می کنی، چون ما قضیه زمان را حل کردیم و گفتیم زمان، یک واحد عرفی است.

اگر "إمساک" با "فی النهار" وصف موصوف باشد، بله کان ناقصه می شود.

مثل عدالت زید، دیروز عادل بود الان هست یا نه، استصحاب می کنم، چون عدالت وصف زید است، اما اینجا به نحو کان ناقصه نیست، بلکه به نحو کان تامه است یعنی دو جزء داد، یک جزء "إمساک" و یک جزء "نهار"، و "فی النهار" ظرف است و قید نیست، یعنی نهار وصف إمساک نیست، إمساک وصف صائم است و بالوجدان هست، بودن امساک در نهار یعنی دو جزء، یعنی امساکی باشد و نهاری هم باشد به نحو مقارنت، مثل نماز و طهارت، که طهارت وصف صلاة نیست بلکه وصف مصلی است، صلاة هم فعل مصلی است و طهارت هم وصف مصلی است و اینها با هم ترکیب هستند، نعتی نیستن، یعنی وصف دیگری نیستند، یعنی صلاتی باشد و طهارتی باشد لذا استصحاب می کنم مثلاً می گویم من با وضو هستم، من بالوجدان نماز می خوانم، و قبل از شروع نماز، بقای وضوء را استصحاب می کنم، چون اگر در حال نماز شک کنی، مشکل است، و آن شک مشکل پیدا می کند، چون باید طهارت در تمام آنات متخلله باشد، چون طهارت وصف کل صلاة است، و شامل اجزاء و احوال هم می شود، و در آنات متخلله هم باید با طهارت باشی، مثل طمأنینه نیست که وصف صلاة است و قرائت و تا می خواهی قرائت بخوانی باید آرامش داشته باشی، اما طهارت وصف حقیقت صلاة است و صلاة هم مجموعه اُکوان است و در اُکوان صلاة هم باید با طهارت باشی.